



پیغام عشق

قسمت ہزار و پانصد و شصت و سوم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷

خدای گفت: «قُمْ اللَّيْلُ» و از گزاف نگفت

ز شبِ روی ست فرّ و قدّ زُهره و فرّقد

*قُمْ اللَّيْلُ: شب را زنده بدار

*فرّقد: دو ستاره نزدیک قطب که بدان راه شناسند.

خداوند به انسان‌ها گفته است: در شب جسم بیدار بمانید، براساس عدم بلند شوید و در ذهن نخوابید. خداوند این را بیهوده نگفته، چراکه شکوه ایزدی، راه‌شناسی، هدایت و توانایی شاد بودن ما در این است که در شب جسم بیدار می‌مانیم؛ یعنی با فضای گشوده‌شده راه می‌رویم و راه را پیدا می‌کنیم.

قرآن کریم، سوره مزمل (۷۳)، آیه ۲

«قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.»

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۵

تا بدانی عجزِ خویش و جهلِ خویش

تا شود ایقانِ تو در غیب، بیش

*ایقان: یقین

تا با فضاگشایی مکرر، عاجز بودن و جهل خودت را در ذهن ببینی و کم کم یقین تو به غیب و این که از جنس الست هستی و قرار است به خداوند زنده شوی و من ذهنی تو توهمی است، بیشتر شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

هر کجا دردی، دوا آنجا رود

هر کجا پستی ست، آب آنجا دود

اگر کسی دردی داشته باشد دوا به آن جا می رود؛ اگر کسی پست باشد و ارتفاع من ذهنی اش در این لحظه صفر شود، آب رحمت زندگی به سمت او می دود.

«بیت هندسی»

نکته: درست است که ما در این جسم هستیم و در خواب ذهن فرورفته ایم، ولی زندگی رحمت اندر رحمت است و اگر قرار باشد این رحمت را بگیریم، باید صفر بشویم و بگوییم ما درد و گرفتاری داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

آب رحمت بایدت، رو پست شو

و آن گهان خور خمر رحمت، مست شو

اگر دوست داری که آب رحمت زندگی به سوی تو بیاید، پس نسبت به من ذهنی ات کوچک شو، به خواب خودت در ذهن پی ببر و بدان که هر چیزی غیر از اصلت یعنی همانیدگی ها، اتفاقات و هر آن چه که ذهنت نشان می دهد، همگی حادث و گذرا هستند؛ بنابراین آن ها را به مرکزت نیاور. مرکزت را عدم کن، آن گاه شراب رحمت ایزدی را بخور و مست شو.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

*فرو ما: نایست

زندگی لحظه به لحظه آب رحمتش را می فرستد، بنابراین تو نباید به یک رحمت بسنده کنی، بلکه باید فضا را باز کنی و رحمت پس از رحمت را بگیری تا زندگی به تو کمک کند.

«بیت هندسی»

نکته: بعضی ها رحمت اندر رحمت را نمی گیرند برای این که پست نمی شوند. شما باید این رحمت را بگیرید، اگر نگیرید از خواب ذهن بیدار نمی شوید و در این جسم، محروم می مانید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی مرادی های خویش

با خبر گشتند از مولای خویش

انسان های عاشق وقتی بی مراد شدند، یعنی اتفاقات مطابق سبب سازی و انتظار آن ها پیش نرفت، فضا را باز کردند و از خداوند و قضا که این اتفاق را به وجود آورده با خبر شدند و فهمیدند که عقلشان باید مغلوب عقل خداوند باشد. «بیت هندسی»

نکته: زندگی فقط به وسیله بی مرادی و ناکامی می تواند پیغامش را به ما بدهد، چرا که ما در ذهن خوابیده ایم و هر لحظه به صورت من بلند می شویم، با سبب سازی کار می کنیم و صفر نمی شویم، یعنی پست شدن را به عمل نمی آوریم. ما باید حواسمان روی خودمان باشد و من ذهنی مان را صفر کنیم تا بی مراد نشویم. اگر هم بی مراد شدیم باید فضا را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شَنُو اِیْ خُوشِ سِرْشَت

*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

اگر در برابر بی‌مرادی فضا را باز کنی، بی‌مرادی راهنمای تو به بهشت و فضای گشوده‌شده می‌شود. ای خوش‌سرشت که از جنس خدا هستی، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.» چیزهای ناخوشایند یعنی همان چیزهایی که ذهن دوست ندارد و شهوات چیزهایی است که ذهن دوست دارد مثل زیاد شدن همانیدگی‌ها.

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

أَذْكَرُ وَاللَّهِ كَارِ هَرِ اَوْبَاشِ نِیْسَت

اِرْجِیْ بَرِ پَایِ هَرِ قَلَّاشِ نِیْسَت

*قلاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

ذکر خدا، فضاگشایی و زنده شدن به او کار هر من‌ذهنی اوباش و بی‌سر و پایی نیست؛ این‌که انسان مرکز را عدم کند، ساکت باشد و ندای «برگرد به‌سوی من» را که لحظه‌به‌لحظه از زندگی می‌آید بشنود، کار هر من‌ذهنی قلاش و حقه‌بازی نیست.

«بیت هندسی»

قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۷-۲۸

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

«ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته. به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگرد.»

توضیح آیه:

یک ندایی دائماً از طرف زندگی می‌آید که ای انسان، من ذهنی و سبب‌سازی و حادث‌ها را رها کن. تو از جنس من هستی، پس فضا را باز کن، از جنس الست باش و به صورت «راضی و مرضی» و هشیاری روی هشیاری منطبق شده به سوی من برگرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش

ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

*آیس: ناامید

اما تو ناامید نشو، بلکه بیا از جنس پیل یعنی زندگی باش و فضا را باز کن؛ اگر پیل نیستی و از جنس زندگی نشده‌ای، دراین صورت در پی این باش که فضا را بگشایی و به زندگی تبدیل شوی.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۴

کیمیاسازانِ گردون را ببین

بشنو از میناگرانِ هر دمِ طنین

*کیمیاساز: کیمیاگر

*میناگر: آن که فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.

تو بیا کیمیاسازانِ گردون یعنی انسان‌های زنده‌شده به حضور مثل مولانا، حافظ و فردوسی را ببین که کیمیا می‌سازند و میناگران هستند، پس هر دمِ طنین‌شان را بشنو، یعنی هم شعرشان را بخوان و هم ارتعاش مرکزشان را بگیر.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون

آیتِ اَنَا بَنَیْنَاهَا وَ اَنَا مُوسِعُونَ

*رواق: رواق به معنی عمارتی که سقف قوسی شکل دارد، ایوان، راهرو و مدخل سقف‌دار در داخل عمارت می‌باشد. در این جا رواقِ آبگون به معنی آسمانِ آبی است.

*آبگون: آبی، مانند آب

لحظه به لحظه از این آسمانِ آبگون بانگ می‌آید و می‌گوید: «ما آسمان‌ها را بنا می‌کنیم و وسعت می‌دهیم.» به عبارتی لحظه به لحظه از زندگی به انسان پیغام می‌آید که «آسمان درونت را ما بنا کرده‌ایم و ما آن را وسعت می‌دهیم» یعنی تو با سبب‌سازی نمی‌توانی این کار را بکنی.



نکته ۱: ما به عنوان آلت وارد این جهان شده‌ایم و جسممان را ساخته‌ایم، بعد به عنوان روح یا هشیاری در جسم افتاده‌ایم و در دام زندگی هستیم، ولی متأسفانه درون این دام یک دام دیگری به نام من ذهنی ساخته‌ایم و به خواب آن رفته‌ایم، در حالی که در مدت عمرمان نباید در ذهن بخوابیم یا باید خیلی کم بخوابیم.

نکته ۲: ما با چیزهایی که خودمان ساخته‌ایم همانیده شده‌ایم و در زندان آن‌ها هستیم؛ باید درک کنیم و از خودمان بپرسیم آیا ما این چیزهای ساخته شده و حادث و مصنوع هستیم، یا یک باشنده‌ای هستیم که امتداد خداست؟

نکته ۳: بی‌نیازی ما بی‌نیازی خداست و پس از مدتی فضاگشایی، خودش را به ما نشان می‌دهد. ما متوجه می‌شویم که نیازمند چیزهای این جهانی به صورتی که من ذهنی نشان می‌دهد و خودمان را به خاطرش ذلیل و کوچک می‌کنیم نیستیم.

نکته ۴: همانیدگی‌ها و دردها خاصیت‌های عارضی و تحمیلی ما هستند که باید در اثر تربیت از آن‌ها خلاص شویم. خاصیت‌های ذاتی ما مانند بی‌نیازی، یکتایی، احد و صمد بودن، جدایی از اجسام، خلاق بودن و به چیز خلق شده نچسبیدن، فعلاً پوشیده شده‌اند اما همیشگی هستند و نمی‌شود آن‌ها را از ما گرفت.

قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۴۷

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»

«و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت‌دهنده‌ایم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟

ناامیدی مس و اکسیرش نظر

*اکسیر: کیمیا



پس هیچ چاره‌ای نداریم جز پناه بردن به چاره‌گر که خداوند است؛ آن هم با فضاگشایی و با درک این که چیزهای ذهنی نباید به مرکز ما بیایند. ناامیدی مس است و تبدیل‌کننده آن به طلا، هشیاری نظر است که با فضاگشایی صورت می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

ناامیدی‌ها به پیش او نهید

تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید

ناامیدی‌ها را با فضاگشایی به پیش خداوند بنهید تا از درد بی‌دوا که همین من‌ذهنی است بیرون جهید. [من‌ذهنی در بیرون دوايي ندارد و شما نمی‌توانید با سبب‌سازی دوا درست کنید.]

«بیت هندسی»

نکته: بی‌مرادی‌ها و ناامیدی‌ها درواقع خبر خوبی هستند؛ چراکه ما می‌خواهیم زندگی‌مان را با من‌ذهنی نجات بدهیم و خوب کنیم، ولی بالاخره ناامید می‌شویم و اگر این ناامیدی و بی‌مرادی را به‌صورت پیغام زندگی بگیریم به ما کمک می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۳

گرچه نسیان لایب و ناچار بود

در سبب ورزیدن او مختار بود

*نسیان: فراموشی

اگرچه انسان پس از ورود به این جهان به ناچار من‌ذهنی ساخت، دچار نسیان و سبب‌سازی شد و خدا را فراموش کرد، اما او صاحب اختیار است که حادث‌ها را به‌صورت سبب انتخاب نکند و درک کند سبب‌سازی به جایی نمی‌رسد و از قدرت اختیارش استفاده کند تا با فضاگشایی زندگی خود را به دست «قضا و کُنْ فکان» بسپارد.

نکته: علی‌الاصول اگر پدر و مادر به عشق و به خدا زنده بودند و در خانواده ارتباط آلت با آلت برقرار بود، بچه‌ها می‌دانستند که بیشتر از ده‌سالگی نباید من‌ذهنی داشته باشند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش ششم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۰

راست گفته‌ست آن سپهدارِ بشر

که هرآن که کرد از دنیا گذر

آن سپهدار بشر یعنی حضرت رسول درست گفته‌است که هر کسی که می‌میرد و از این دنیا عبور می‌کند....

[ادامه در بیت بعد]

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۱

نیستش درد و دریغ و غبنِ موت

بلکه هستش صد دریغ از بهرِ فوت

*غبن: زیان آوردن در معامله، زیان دیدن در داد و ستد

از مردنش افسوس نمی‌خورد و نمی‌گوید که سرم کلاه رفت و چرا مردم؟ بلکه برای از دست رفتن فرصت‌ها صد افسوس می‌خورد.

«بیت هندسی»

حدیث

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ إِلَّا نَدِمَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَدِمَ إِنْ لَا يَكُونُ أَزْدَادَ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونُ نَزْعَ»



«هیچ کس نمیرد جز آن که پشیمان شود. اگر نکوکار باشد از آن پشیمان گردد که چرا بر نکوکاری‌هایش نیفزود، و اگر بدکار باشد از آن رو پشیمان شود که چرا از تباهکاری بازش نداشته‌اند.»

توضیح حدیث:

هر کسی که می‌میرد می‌گوید که چرا من وقتی جوان بودم نفهمیدم که از من ذهنی دست بردارم و یا اگر فضاگشا بوده‌است می‌گوید چرا این فضاگشایی را مدام ادامه ندادم که کاملاً به خداوند زنده بشوم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۲

که چرا قبله نکردم مرگ را

مخزن هر دولت و هر برگ را؟

که چرا وقتی زنده و در این جسم بودم مرگ، یعنی مردن به من ذهنی را قبله نکردم؟ چرا که این مرگ نسبت به من ذهنی مخزن هر نیک‌بختی و برگ و نوا هست.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۳

قبله کردم من همه عمر از حَوَل

آن خیالاتی که گم شد در اَجَل

*حَوَل: دوبین شدن، در این جا مراد دیدِ واقع‌بینِ نداشتن است.

من از شدت دوبینی من ذهنی، خیالات و فکرهایی را قبله کردم و باورهایی را پرستیدم که همه‌شان موقع مردن پاشیده شدند.



«بیت هندسی»

نکته: تمام باورهای ما و هر چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد و با آن همانیده‌ایم، موقع مردن از هم می‌پاشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۴

حسرتِ آن مردگان از مرگ نیست

ز آنست کاندَر نقش‌ها کردیم ایست

حسرتِ آن مردگان از این نیست که مرده‌اند؛ بلکه از این است که در نقش‌های ذهنی که با آن‌ها همانیده بودند ایست کردند و آن‌ها را نگه داشتند.

«بیت هندسی»

نکته: تمام نقش‌ها یک جور همانیدگی است. ما با نقش‌هایمان مثل استادی، معلمی، دکتری و غیره که چیزهای ذهنی هستند، نباید همانیده شده یا براساس آن‌ها بلند شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۵

ما ندیدیم این که آن نقش است و کف

کف ز دریا جُنبد و یابد علف

ما ندیدیم که این نقش‌هایمان، چیزهای ذهنی و ساخته‌شده از فکر هستند و مثل کف که از دریا می‌جنبد، از دریای زیر یعنی زندگی می‌جنبند و غذا می‌گیرند.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۶

چون که بحر افگند کفها را به بر

تو به گورستان رو، آن کفها نگر

کفها روی دریا را می پوشانند، اما دریا آن ها را به ساحل می اندازد. به عبارتی جسم، فکرها و هر چیزی که ذهنمان نشان می دهد و با آن ها همانیده شده ایم، مثل کف هستند و روی ما را به عنوان دریایی که بی نهایت خداست پوشانده اند و وقتی می میریم دریای یکتایی این کفها را به گورستان می اندازد. پس تو برو به گورستان و جسم های مردگان را در آن جا ببین.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۷

پس بگو کو جنبش و جولانتان؟

بحر افگنده ست در بحرانتان؟

پس به مردگان بگو: «ای من های ذهنی چرا نمی جنبید و نمی رقصید؟ یادتان هست وقتی زنده بودید نیروی زندگی را به «من» تبدیل می کردید و می گفتید من اختیار و قدرت دارم؟ حال آن اختیار و قدرتتان کجاست؟ آیا دریای زندگی شما را در بحران انداخته است؟»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۸

تا بگویندت، به لب نی، بل به حال

که ز دریا کن، نه از ما، این سؤال



آن‌ها دیگر نمی‌توانند حرف بزنند ولی با زبان حال می‌گویند که از ما نپرس، برو از دریا و از زندگی بپرس، یعنی فضا را باز کن و از خودت بپرس. [احوال آن‌ها را ببین که کف بودند و مردم به آن‌ها تعظیم می‌کردند و آن‌ها هم براساس کبر بلند می‌شدند؛ ولی حالا چه بر سر آن‌ها آمده‌است. بنابراین آگاه شو و اشتباه نکن.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۹

نقشِ چون کف کی بجنبد بی ز موج؟

خاک بی بادی کجا آید بر اوج؟

نقش مانند کف است که بدون موج و دریا نمی‌جنبد، همان‌طور که خاک بدون باد نمی‌تواند بلند شود و بالا بیاید. ما را هم خود زندگی است که می‌جنباند.

نکته: نقش‌های ما از پدر و مادر بودن گرفته تا قدرت‌ها و مقامات سیاسی و حتی جنگ‌هایی که درمی‌گیرد، مثل کف هستند که بدون موج و دریای زندگی نمی‌جنبند؛ اگرچه که ما اختیار را از خود می‌دانیم و حواسمان نیست جنبشمان از آن دریاست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۰

چون غبارِ نقش دیدی، باد بین

کف چو دیدی، قُلْزُمِ ایجاد بین

*قُلْزُم: دریا

بنابراین اگر غبار نقش‌های خودت را دیدی، باد یعنی نیروی زندگی را هم ببین و بدان تو غبار نقش نیستی و زندگی هستی. اگر کف را دیدی، دریای زیرش را هم ببین، یعنی کف نقش‌هایت باید تو را به یاد دریای زندگی بیندازد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۱

هین بین کز تو نظر آید به کار
باقی ات شخمی و لحمی، پود و تار

*شخم: پیه

*لحم: گوشت

خوب بین، آن چیزی که با فضاگشایی تو برایت کار می‌کند فقط هشیاری خدایی و نظر است نه هشیاری جسمی، عقیده‌ها و سبب‌سازی ذهن. به جز این آن چه از تو باقی می‌ماند پیه و گوشت است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۲

شخم تو در شمع‌ها نفزود تاب
لحم تو مخمور را نامد کباب

*مخمور: مست

پیه تو به درد شمع‌سازی نمی‌خورد که نور ایجاد کند. گوشت تو نیز به درد این نمی‌خورد که شراب‌خوار آن را کباب کند و بخورد. [مراد از بیت این است که انسان به هیچ دردی نمی‌خورد، غیر از آن که به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۳

در گداز این جمله تن را در بصر
در نظر رو، در نظر رو، در نظر



بنابراین هرچه را که ذهنت نشان می‌دهد در بصیرت و بینش برحسب عدم بگذاز. آگاه شو که همه این چیزها حادث هستند و برای این درست شده‌اند که تو به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شوی. پس مشغول این‌ها نشو و سبب‌سازی ذهن، هشیاری جسمی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها را رها کن؛ فقط با فضاگشایی به هشیاری نظر برو.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش هفتم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸

عقلِ تو قسمت شده بر صد مُهمّ

بر هزاران آرزو و طِمّ و رِمّ

*طِمّ: دریا و آب فراوان

*رِمّ: زمین و خاک

*طِمّ و رِمّ: منظور از طِمّ و رِمّ در این جا، آرزوهای دنیوی است.

هشیاری، عقل و نیروی زندگی تو در هزاران آرزو و همانیدگی ریز و درشت این جهانی و چیزهای کوچک و بزرگی که ذهن نشان می‌دهد، سرمایه‌گذاری شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

جمع باید کرد اجزا را به عشق

تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

باید از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز، نیروی زندگی‌ات را که در همانیدگی‌ها و چیزهای این جهان پخش شده به‌وسیلهٔ عشق جمع کنی تا مثل سمرقند و دمشق که در قدیم خیلی آباد و شاد بودند، خوش بشوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰

جَوّوی چون جمع گردی زاشتباه

پس توان زد بر تو سِکّهٔ پادشاه



*جَوَّجو: یک جو یک جو و ذره ذره

ذره ذره اگر از اشتباه سرمایه گذاری کردن زندگی در همانیدگی ها و دیدن برحسب آن ها جمع شوی، به مقصود آمدنت زنده شده و از جنس خدا می شوی و به آرزویت می رسی، آن گاه می توان سکه و مهر پادشاه را به تو زد.

نکته: ما از جنس زندگی هستیم، نه از جنس من ذهنی یا همانیدگی و چیزهای ساخته شده. بدن ما موقتی و برای این است که به مقصود اصلی آمدن به این جهان زنده بشویم، بنابراین نباید به بدنمان بچسبیم و آرزو کنیم برای همیشه زنده باشیم، بلکه باید فرصت را غنیمت بشماریم تا به خدا زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰۸

باد تَند است و چراغِ اَبتری

زو بگیرانم چراغِ دیگری

*اَبتر: ناقص و به درد نخور

باد زندگی تند است و مرتب همانیدگی ها و چیزهای آفلی را که ساختم با خود می برد. این چراغ من ذهنی که اول آن را روشن کرده ام ناقص است، بنابراین باید در مدتی که با هشیاری جسمی زنده هستم، از این چراغ ناقص، چراغ دیگری را که چراغ حضورم است روشن کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰۹

تا بُود کز هردو یک وافی شود

گر به باد، آن یک چراغ از جا رَوَد

*وافی: بسنده، کافی، وفاکننده به عهد



تا وقتی با باد و طوفان زندگی چراغ ذهن خاموش شد، چراغ حضور روشن بماند، چراکه این چراغ برای من کافی است و هیچ بادی نمی تواند آن را خاموش کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۰

همچو عارف کز تن ناقص چراغ

شمع دل افروخت از بهر فراغ

مانند شخص عارفی که از تن، ذهن و هشیاری جسمی اش که یک چراغ ناقص است، شمع دلش یا چراغ حضور را روشن می کند تا به فراغت و آسودگی برسد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۱

تا که روزی کاین بمیرد ناگهان

پیش چشم خود نهد او شمع جان

تا وقتی که این شمع هشیاری جسمی که موقتی است ناگهان خاموش شود و او بمیرد، شمع زنده شدن به آلت را روشن کند، خورشید جان از مرکزش بالا بیاید و فضای درونش گشوده گردد.

قرآن کریم، سوره تحریم (۶۶)، آیه ۸

«... يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

«... ای پروردگار ما، نور ما را برای ما به کمال رسان و ما را بیامرز، که تو بر هر کاری توانا هستی.»



توضیح آیه:

خداوندا، نور ما با هشیاری جسمی کامل نیست، پس این نور را به کمال برسان و ما را بیامرز و از من ذهنی بیرون بیاور تا شمع دیگری را روشن کنیم که همان شمع حضور و زنده شدن به تو است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۲

او نکرد این فهم، پس داد از غرر

شمع فانی را به فانی ای دگر

*غرر: جمع غره به معنی غفلت و بی خبری و غرور

اما انسان در ذهن از روی غفلت و بی خبری و نادانی این را نمی فهمد که باید شمع من ذهنی و هشیاری جسمی را بدهد و شمع حضور را روشن کند. بنابراین یک شمع فانی را می دهد و شمع فانی دیگری را می گیرد، یعنی یک چیز فانی را رها می کند و یک چیز فانی دیگر را به مرکز می آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

انبیا گفتند: در دل علتی ست

که از آن در حق شناسی آفتی ست

پیغمبران گفته اند در دل انسان یک مرضی وجود دارد که نمی گذارد او خدا و خودش را بشناسد و به مقصود آمدنش زنده شود که این مرضی، همان من ذهنی است.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۸

نعمت از وی جملگی علّت شود

طعمه در بیمار کی قوّت شود؟

طوری که تمام نعمت‌های خدا که از آن‌ور می‌آید، به سببِ من ذهنی تبدیل به بیماری و مرض می‌شود. حال اگر آدم بیمار باشد، کی غذا در او تبدیل به قوّت و نیرو می‌شود؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۹

چند خوش پیش تو آمد ای مُصِر

جمله ناخوش گشت و صافِ او کُدر؟

*مُصِر: اصرارکننده

ای کسی که اصرار به من‌ذهنی و سبب‌سازی داری و می‌گویی من از جنس حادث هستم، چقدر خوشی و رحمت اندر رحمتِ زندگی پیش تو آمد که تو به‌جای تجربه کردنِ شادی بی‌سبب، آن را به درد تبدیل کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۱

تو نه‌ای این جسم، تو آن دیده‌ای

وارهی از جسم، گر جان دیده‌ای

ای انسان، تو این جسم، فکر، هیجان و جان‌ذهنی‌ات نیستی، بلکه فقط آن بینش عدم هستی. پس در صورتی که همانیده نشوی، به خواب ذهنِ نیروی، فضاگشایی کنی و مرکزت را عدم نگه‌داری، می‌توانی جان اصلی را ببینی و از این جسمی که ساخته‌ای رها شوی.



نکته ۱: یک جایی باید بفهمیم که ما این جسم و این چیزهای ساخته شده نیستیم. از آن جا که قبل از ورود به این جهان از جنس آلت بودیم، اکنون در این جسم باید هشیارانه مرکز را عدم کنیم تا دوباره از همان جنس شده و بتوانیم به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شویم.

نکته ۲: ما یک فرصتی داریم که نباید آن را از دست بدهیم، چون بالاخره این بدن ما آفل است و می‌میرد. هرچه بیشتر فضاگشایی کنیم، منبسط باشیم و به خداوند زنده شویم بدنمان سالم‌تر و هرچه منقبض‌تر شویم خراب‌تر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۵۱

کاین جهان جیفه‌ست و مُردار و رَخیص

بر چنین مُردار، چون باشم حریص؟

*جیفه: لاشه، مُردارِ بوگرفته

*رَخیص: کم‌ارزش، ارزان

این جهان و چیزهایی که ذهن من نشان می‌دهد و با آن‌ها همانیده هستم، مُردار و بی‌ارزش هستند. بنابراین باید حواسم جمع باشد که به چنین مُرداری حریص نباشم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

